

پیشخوان

حکایت همچنان باقی امریکا در آیینه روایت جلال آل احمد

سفرنامه‌ای که بیش از ۳دهه مجال انتشار نیافت!

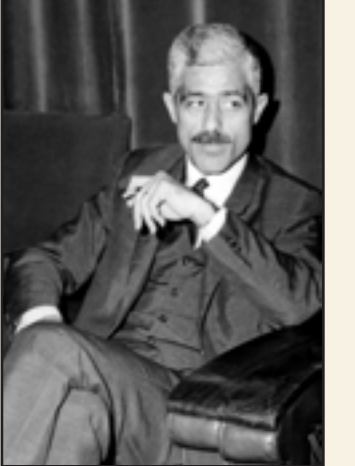
■ محمدرضا کاتبی

زند ه یاد جلال آل احمد در طول مدت عمر خویش، سفرنامه‌های فراوانی نگاشت که برخی از آنها به دلیل تقداهای وی به رژیم پهلوی مجال انتشار نیافت. «سفر امریکا» یکی از شاخص‌ترین آنهاست که تقریباً سه دهه پس از مرگ او روی انتشار دید. مصطفی زمانی‌نیا در دیباچه خویش بر این اثر – که انتشارات فردوسی آن را نشر داده- در سبب مختصات و نیز حالات نویسنده به‌گناه فراهم آوردن آن چنین آورده است: «جلال آل احمد از آن مردان یگانه‌ای بود که با رکود و سکون میانه‌ای نداشتند. مردان پوینده‌ای که روح بی‌تاب‌شان مجال نمی‌دهد که در یک جا دوام بیاورند و طبع بی‌قرارشان اجازه نمی‌دهد به جغرافیای محیط کار و زندگی‌شان چنان انس بگیرند، مگر به اجبار زمانه چندصباحی ترک کاشانه کنند. آل احمد، در ماندن احساس پوسیدگی می‌کرد و ذات جست‌وجوگر، خوی سرکش و ذهن عیش‌ناکش، او را مدام به این سو و آن سو روانه می‌کرد تا در آن رفت و آمدها از سلاط و حرمانش بکاهد، حال و هوایش را عوض کند و به آرامشی نسبی و موقتی دست یابد و سرانجام پاسخ‌هایی در خور و شایسته‌ای برای پرسش‌های اساسی بیابد. سال‌ها مبارزه رادیکالی، سیاسی، سال‌ها جد و جهد جانکاه فرهنگی و ادبی، تحمل فشارهای سیاسی و بی‌انقطاع حکومت، ضربات پیاپی سانسور، حلقه محاصره هر دم تنگ‌تر شده باشک، شکست‌های ناخوسته و بن‌بست‌های تحمیلی به مرور ایام، آل احمد امردی تندخو، زلیخ و بی‌بروی ملاحظه‌انگیز بازرآورده و کاز را به آنجا رسانده که در اوایل سفر، در شرایطی که

سفر امریکا

جلال آل احمد

یکی از شاخص‌ترین آنهاست که تقریباً سه دهه پس از مرگ او روی انتشار دید. مصطفی زمانی‌نیا در دیباچه خویش بر این اثر – که انتشارات فردوسی آن را نشر داده- در سبب مختصات و نیز حالات نویسنده به‌گناه فراهم آوردن آن چنین آورده است: «جلال آل احمد از آن مردان یگانه‌ای بود که با رکود و سکون میانه‌ای نداشتند. مردان پوینده‌ای که روح بی‌تاب‌شان مجال نمی‌دهد که در یک جا دوام بیاورند و طبع بی‌قرارشان اجازه نمی‌دهد به جغرافیای محیط کار و زندگی‌شان چنان انس بگیرند، مگر به اجبار زمانه چندصباحی ترک کاشانه کنند. آل احمد، در ماندن احساس پوسیدگی می‌کرد و ذات جست‌وجوگر، خوی سرکش و ذهن عیش‌ناکش، او را مدام به این سو و آن سو روانه می‌کرد تا در آن رفت و آمدها از سلاط و حرمانش بکاهد، حال و هوایش را عوض کند و به آرامشی نسبی و موقتی دست یابد و سرانجام پاسخ‌هایی در خور و شایسته‌ای برای پرسش‌های اساسی بیابد. سال‌ها مبارزه رادیکالی، سیاسی، سال‌ها جد و جهد جانکاه فرهنگی و ادبی، تحمل فشارهای سیاسی و بی‌انقطاع حکومت، ضربات پیاپی سانسور، حلقه محاصره هر دم تنگ‌تر شده باشک، شکست‌های ناخوسته و بن‌بست‌های تحمیلی به مرور ایام، آل احمد امردی تندخو، زلیخ و بی‌بروی ملاحظه‌انگیز بازرآورده و کاز را به آنجا رسانده که در اوایل سفر، در شرایطی که



۴۰، جلال آل احمد

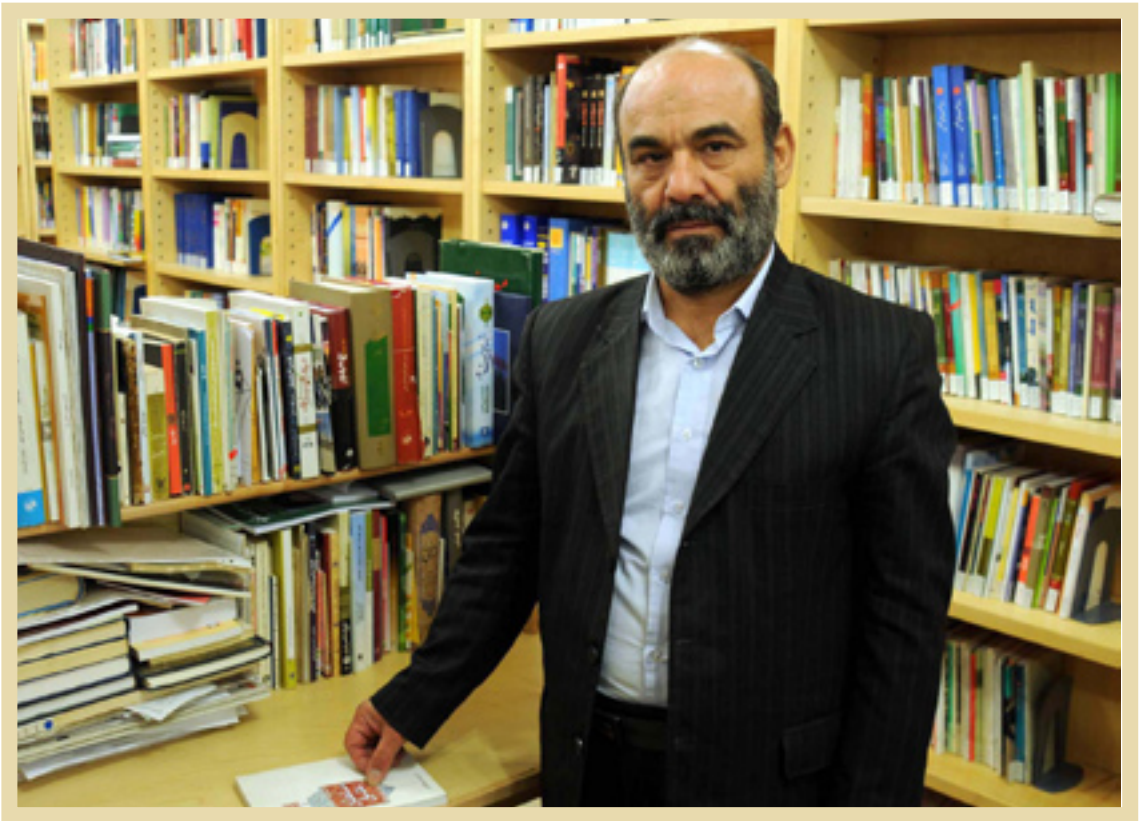
قریب به دو هفته از شروع مسافرتش می‌گذرد، وقتی با خودش خلوت می‌کند و عمگرددش را در پوته نقد می‌گذارد از اینکه در ۱۷روز اخیر جوش نیابورده و با مخاطبانش مناسجه نکرده متعجب می‌شود! آل احمد در این کتاب، نظرات تند و صریحی درباره حکومت شاهنشاهی ایران از می‌درد و این شایسته قلم او در انتقاد از اوضاع واحوال سیاسی واجتماعی ایران در دهه ۴۰، باعث این می‌شود که نتواند در آن ایام این کتاب را چاپ کند. در مراحل مختلف سفر، جلال آل احمد در حلال کارش کنش‌های پهل‌های اندکی است که همراه آورده و پیوسته تکران می‌پولی و مدام مراقب مهاز هرنه‌ها به پرداخت‌های نقدی است. درست است که جلال دلشوره بی‌پولی و تهی‌شدن جیبش را در اعزت نفسش را از دست نمی‌دهد

و به هیچ وجه دلش نمی‌خواهد که سرپا دوستان او آشناپانش بشود. حتی در مواقعی که مهمان رفقا و یاران است و آنها نمی‌گذارند آل احمد دست در جیبش بکند، احساس خوشایندی ندارد و معتذب است…»

نسخه دست‌نویس سفر امریکا نیز ویژگی‌هایی دارد که در ادامه این مقدمه بدان اشارت رفته است: «متن کتاب به صورت دست‌نویس است و کلمات و جملات، روی اوراق دفتری‌های تحریر چهار سوراخه مخصوص کلاسور نوشته شده‌اند. قطع برگ‌های سفرنامه، به اصطلاح اهل فن خشتی است و جلال آل احمد در نگارش کنش‌های نهایت صرفه‌جویی را کرده و از تک‌تک سطرهای نازک ورقه‌ها سود برده و تقریباً فضای سفید باقی نگذاشته است. نسخه دست‌نویس، ۱۷۱ صفحه است و آل احمد بالای تک‌تک صفحات را با خط خودش شماره‌گذاری کرده است و همه برگه‌ها در نهایت سلیقه و پاکیزگی نوشته شده‌اند و به ندرت خط خوردگی دارند و مسلم است که نویسنده جرح، تعدیل، حکم و اصلاحش را روی ورق‌های دیگری انجام داده و متن موجود از نظر او، نسخه ثانویس شده، نسخه‌هایی و نسخه آماده تحویل به حروفچینی بوده است…»

تاریخ

گفت‌وگو، ۸۸۹۸۴۳



«آغاز و انجام کمیته مجازات در آیینه روایت و تحلیل» در گفت‌وشنود با قاسم تبریزی

بهائیان‌ی که با ارباب

زمینه‌ساز ظهور رضاخان شدند

■ **سمانه صادقی**

خواستش کارکرد «کمیته مجازات» و تأثیر آن بر وقایع بعدی، از سرفصل‌های شاخص و در خور مطالعه رویداد مشروطیت به‌شمار می‌رود. در گفت‌وشنود پی‌آمده، قاسم تبریزی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، به ارزیابی کارنامه این گروه پرداخته است. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

بسا تاریخ‌پژوهان معاصر در تحلیل نهایی خود، تشکیل کمیته مجازات را ساخته و پرداخته استعمار انگلستان قلمداد کرده‌اند. دیدگاه شما در این باره چیست؟

کلمه استعمار در غایت معنای خویش، به معنای آبادانی و بناکردن است، اما استعمار در تاریخ سیاسی، چه در ایران و چه در جهان حرکتی ضدبشری، ضدانسانی و با هدف تسلط بر آن مناطق و غارت‌شان تعریف شده است. استعمار انگلیس تقریباً از اواخر دوره صفویه فعالیت تحقیقاتی خود را در دیگر کشورهای آغاز کرد. آنها برای انجام عملیات تحقیقاتی خود افرادی را به عنوان جهانبگردد و محقق به مناطق مختلف گسیل می‌داشتند. از دیگر اقدامات انگلیسی‌ها برای نفوذ در دیگر کشورها، فرستاندن مسیونرهای مذهبی و افرادی در قالب تاجران به این ممالک بود. انگلیسی‌ها توانستند با فرستادن مسیونرهای زبان، فرهنگ، آداب و رسوم جامعه کامل کنند. بنابراین می‌بینیم که در دوره قاجار، فقط ۲ هزار و ۲۱۷ سفرنامه درباره ایران از سوی انگلیسی‌ها نوشته شده‌است. از طرفی مسیونرهای انگلیسی از همان ابتدای ورودشان، شروع به ساخت کلیسا و گسترش تبلیغات دینی کردند، البته تبلیغات‌شان برای مسیحی کردن مردم مسلمان نبود، بلکه برای بی‌دین کردن مردم اولین حرکت جریان‌ساز استعمار در ایران، تأسیس فرقی چون بابی‌گری، ازلی‌گری و بهائیی‌گری بود. ایجاد تشکیلات فراموسری در ایران هم از دیگر جریان‌ات استعمار انگلیس است. البته تشکیلات، احزاب و انجمن‌هایی را همچون: انجمن اخوت، جامعه آدمیت، لژیوناری، لژ روشنایی، کمیته مهاجرت و کمیته مراقب‌ها، تشکیل دادند. هدف‌از تأسیس کمیته مجازات هم ارتباطی در جامعه بود.

انگلیسی‌ها چه زمانی به این نتیجه رسیدند که برای تثبیت قدرت خود در ایران، باید سیاست بحران را در پیش گیرند؟

استعمار انگلیس پس از انقلاب مشروطه برای دستبندی به اهدافش، طرح تغییر نوع حکومت در ایران را به تدریج در دستور کار خود قرار داد. برای اجرای این طرح، نیاز به بحران‌سازی بود تا از این طریق، فضای سیاسی کشور ناامن شود. سیاست بحران‌سازی از یک‌سوی به بحران‌های اقتصادی از جمله نان دامن می‌زد و از سوی دیگر از طریق انجمن‌هایی که ایجاد کرده بود، عرصه سیاست را ملتهب می‌کرد. در آن دوره دهخدا در نامه‌ای به طالب‌وفاز او می‌خواهد که به ایران بیایید، چراکه ایران ترقی کرده و تحولاتی به وجود آمده که ۵۰۰ انجمن، حزب و سازمان در ایران تأسیس شده‌است، اما طالب‌وف در پاسخ به او می‌نویسد: «کدام حیوانی آن هم یک‌شبه ۵۰۰ حزب می‌خواهد که در ایران درست کرده‌است؟ پیدایی یک حزب مقدماتی می‌خواهد.» بعد دهخدا را نصیحت می‌کند که اینطور آسان به مسائل نگاه نکند. قتل و ترورهایی که بعد از جنگ جهانی اول، از سوی بابی‌ها و ازلی‌ها رخ داد نیز به منظور بحران‌سازی در جامعه بود. علامه امینی در کتاب «شهداءالفضیله»، به بعضی از ترورهای ائمه جمعه و روحانیون سطح کشور اشاره کرده است. در واقع آن نامتی‌ها را به وجود آوردند که بتوانند فردی همچون

رضاخان را به عنوان نماد امنیت در کشور جا بیاورند. اتفاقاً مرحوم امیرتوکل کامبوزیا یکی از سیاستمداران دوران پهلوی در حاشیه یکی از کتاب‌هایش به این مسئله اشاره کرده می‌نویسد: «ضناها آمد و امنیت را در کشور برقرار کرد حال چه کسی نامی را به وجود آورد که رضاخان امنیت به وجود آورد؟ انگلیسی‌ها آن نامی را به وجود آوردند، که بتوانند رضاخان را به عنوان عامل امنیت‌نشان دهند.» البته اگر قرارداد ۱۹۱۹ به نتیجه می‌رسید، هیچ‌گاه کودتای رضاخان انجام نمی‌گرفت، چراکه انگلیسی‌ها طبق قرارداد ۱۹۱۹، برای مستعمره کردن ایران برنامه داشتند، اما چون قرارداد به شکست انجامید، انگلیسی‌ها حال را در ایجاد کودتا دیدند. انگلیسی‌ها برای انجام کودتا دو گزینه در نظر داشتند، هرچند که برخی تا ۹گزینه را هم می‌شمارند، ولی عمده‌نظر آنها به سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان بود. یکی روشنفکر، روزنامه‌نگار، زبان‌دان و خانواده‌دار یکی هم یک قراق بی‌سواد، بی‌خانواده و گمنام که فقط در قراقخانه مشهور بود. اگر جامعه تن به حاکمیت سیدضیاء می‌داد، انگلیسی‌ها رضاخان را به صحنه نمی‌آوردند. به خصوص اینکه سیدضیاء، یک مقدر شعار ضدانگلیسی هم داده و در عین حال از مروچین قرارداد ۱۹۱۹ بوده است. به هر روی سیدضیاء موفق نشد و به تدریج رضاخان به میدان آمد. به همین خاطر زمان کودتا تا تغییر سلطنت، وزیر جنگ فقط رضاخان است. البته کمی مدت کوتاهی مسعود کجران وزیر جنگ بود، اما خیلی زود تغییر کرد. انگلیسی‌ها برای دستبندی به هدف خود، مسئله جمع‌پوریت را نیز

بله البته ریشه‌های تهدیدات تروریستی علیه علمایه دوران مشروطه باز می‌گردد. در این مورد خاص، امریکایی‌ها قصد داشتند که یک مشرب و فاجر، یک مدرسه و یک کلیسادر مشهد بسازند. مجموعه علمای جمله حاج‌شیخ عباس قمی معروف به محدث قمی، با این مسئله مخالفت می‌کنند. مخالفت علمای مانع از این شد که این کار را انجام شود، ولی منجر به تهدید ایشان توسط کمیته مجازات مشهد شد. «کمیته مجازات دموکرات مشهد» در نامه‌ای به ایشان می‌نویسد: «آقای آقا شیخ عباس قمی پدر سوخته! شنیدم که در منبر از امریکایی‌ها حرف بد می‌زنید، اگر شنیده‌شد که مو مرتبه از اینگونه مزخرفات بگویند و تکذیب نکنید، همین دوشنبه به ضرب گلوله شکمت را مثل سنگ پاره پوره خواهیم کرد، کمیته مجازات دموکرات مشهد.» البته محدث قمی، همان روز عازم حج می‌شود و کمیته مجازات هم حرف‌هایش را بین می‌رود و قشود و منتفی می‌گردد. در واقع امریکایی‌ها از پایان مشروطه تا پایان دوره رضاخان، فعالیت‌های بسیاری در ایران دارند. مثلاًدر محلاتی که اصلاً مسیحی نداشت، آنها دو تا خانواده مسیحی را به آنجا می‌برند و در آنجا کلیسا می‌سازند؛ در صورتی که از نظر اسلام، کلیسا سازی جز برای اقلیتی که در آن مکان هستند، ممنوع است. انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها علاوه بر کلیسا، مدارس را هم تأسیس کردند؛ تأسیس مدارس به نفع تحصیل خارجی‌ها بود، ولی محصلان آنها عموماً ایرانی‌ها بودند. حتی در دوره ناصرالدین شاه هم که مدرسه امریکایی‌ها تأسیس شد، دختران ایرانی در آنجا تحصیل می‌کردند. هر چند مدت کوتاهی با اعتراض علمای مدارس تعطیل شد، اما دوباره فعالیت خود را از سر گرفت.



سران کمیته مجازات هم بهایی بودند و هم به تبلیغات بهایی‌گری شهرت داشتند. حتی ابوالحسن علوی از همکاران تقی‌زاده در کمیته بر لب، در خصوص ابوالفتح‌زاده نوشسته است: «در همین موقع بود که معلوم شد او جزو بهایی‌ها شده و شب و روز برای پیشرفت کار آن دسته تلاش می‌کرد…» در زمان دستگیری اعضای کمیته مجازات هم بهایی‌ها در دستگاه‌نظمیه از چنان نفوذی برخوردار بودند که توانستند پرونده را به شیوه دلخواه خود فیصله دهند!

یکی از حلقه‌های ارتباط کمیته مجازات و سیاستمداران آن دوره، انجمنی سری به نام بین‌الطلوعین بود. در این تشکیلات چند چهره پر جسسته وجود داشتند:

سید محمد کمرهای، سیدعبدالرحیم خلخال‌سی، سیدحسن تقی‌زاده و حیدر خان عموآوغلی. این افراد همگی از اعضای انجمن‌های تندروی آغاز مشروطه بودند و بعدها افراطی‌ترین جریان‌ات سیاسی را – که مسلح هم بودند – تشکیل دادند. سه رهبر اصلی کمیته مجازات، یعنی منشی‌زاده، ابوالفتح‌زاده و مشکوه‌الممالک هم از اعضای این انجمن بودند

و از منصوبان آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی بود. او تمام اوقات خود را صرف رفع مشکلات مردم و معرفی آنها به اشخاص متنفذ خیر یا وازر تخرانه‌ها می‌کرد. او برخلاف آنچه کمیته مجازات شایع کرد، هیچ ارتباطی با انگلیسی‌ها نداشت و در میان جامعه از محبوبیت بسیاری برخوردار بود.

افراد دیگری همچون رئیس انبار غله نیز توسط کمیته مجازات ترور شدند؟

بله. همانطور که اشاره کردم، اغلب این ترورها برای ایجاد اغتشاش و ناامنی در جامعه بود. از بعد از مشروطه تا سقوط قاجار، اغتشاش در ایران زیاد بود، اما این اغتشاشات و درگیری‌ها به دو بخش تقسیم می‌شدند: ۱- نهضت‌های اسلامی ضداستعماری مثل: شیخ‌محمد خیابانی، میرزا کوچک‌خان جنگلی، آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری، سیدکمال در خوزستان، رئیسعلی دلواری، محمدتقی‌خان پسیان. ۲- جریان‌ات استعماری مثل حزب دموکرات، کمیته مهاجرت و کمیته مجازات یا حرکت ترکمن‌ها که به منظور ایجاد اغتشاش و ناامنی در جامعه صورت گرفت. این دورا نباید با یکدیگر خلط کرد.

گویا اعضای این کمیته، علاوه بر ایجاد ترس و وحشت در جامعه، از رجال باج‌گیری هم می‌کردند؟

بله بحث رشوه و باج‌گیری هم مطرح بود. این کمیته به تهدید از ترو تمندان و رجال پول دریافت می‌کرد. عرض کنم که مسئله ایجاد بحران و اغتشاش، در ابتدای انقلاب اسلامی هم وجود داشت. از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰، اغتشاشات در ایران خیلی زیاد است. وجود ۱۵۰ گروه و حزب و همچنین ۵۰۰ عنوان روزنامه بسیار زیاد است!

گفته می‌شود که مرحوم محدث قمی نیز به دلیل موضع‌گیری‌هایش علیه امریکایی‌ها از سوی کمیته مجازات مشهذب و قتل تهدید شده بود. اینطور نیست؟

بله البته ریشه‌های تهدیدات تروریستی علیه علمایه دوران مشروطه باز می‌گردد. در این مورد خاص، امریکایی‌ها قصد داشتند که یک مشرب و فاجر، یک مدرسه و یک کلیسادر مشهد بسازند. مجموعه علمای جمله حاج‌شیخ عباس قمی معروف به محدث قمی، با این مسئله مخالفت می‌کنند. مخالفت علمای مانع از این شد که این کار را انجام شود، ولی منجر به تهدید ایشان توسط کمیته مجازات مشهد شد. «کمیته مجازات دموکرات مشهد» در نامه‌ای به ایشان می‌نویسد: «آقای آقا شیخ عباس قمی پدر سوخته! شنیدم که در منبر از امریکایی‌ها حرف بد می‌زنید، اگر شنیده‌شد که مو مرتبه از اینگونه مزخرفات بگویند و تکذیب نکنید، همین دوشنبه به ضرب گلوله شکمت را مثل سنگ پاره پوره خواهیم کرد، کمیته مجازات دموکرات مشهد.» البته محدث قمی، همان روز عازم حج می‌شود و کمیته مجازات هم حرف‌هایش را بین می‌رود و قشود و منتفی می‌گردد. در واقع امریکایی‌ها از پایان مشروطه تا پایان دوره رضاخان، فعالیت‌های بسیاری در ایران دارند. مثلاًدر محلاتی که اصلاً مسیحی نداشت، آنها دو تا خانواده مسیحی را به آنجا می‌برند و در آنجا کلیسا می‌سازند؛ در صورتی که از نظر اسلام، کلیسا سازی جز برای اقلیتی که در آن مکان هستند، ممنوع است. انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها علاوه بر کلیسا، مدارس را هم تأسیس کردند؛ تأسیس مدارس به نفع تحصیل خارجی‌ها بود، ولی محصلان آنها عموماً ایرانی‌ها بودند. حتی در دوره ناصرالدین شاه هم که مدرسه امریکایی‌ها تأسیس شد، دختران ایرانی در آنجا تحصیل می‌کردند. هر چند مدت کوتاهی با اعتراض علمای مدارس تعطیل شد، اما دوباره فعالیت خود را از سر گرفت.

اینکه گفته می‌شود سران کمیته مجازات از بهائیان بودند، چقدر صحیح است؟

امریکایی‌ها بعد از جنگ جهانی اول، متوجه جریان‌ی به نام بهائیت شدند. نبیل‌الدوله رقم رقم سفارت ایران در امریکا بود و همسر امریکایی داشت؛ نبیل‌الدوله از سران بهائیت و از دوستان قاجاری بود. او، خانواده‌های لسان‌الملک سپهر است و به گفته راتین، در فراماسونری امریکا مقام شاخعی داشت. او که با مقامات امریکایی در ارتباط بود، یک تشکیلات بهایی امریکایی را راه‌اندازی کرد. در آن پس شرفرت کار آن دسته، به مرکز فعالیت بهائیان تبدیل شد و امریکایی‌ها هم از این مسئله استقبال کردند. بعد از مدتی سفیر ایران از امریکا به تهران می‌آید و او جانشین سفیر می‌شود، هر چند به او عنوان سفیر ندادند! حتی وقتی تلگراف‌های مورگان شوستر به ایران برود، نبیل‌الدوله اسامی بهایی‌ها را به او می‌دهد. او همچنین به محفل بهائیان ایران نامه‌ای نوشته و از آنها تقاضا می‌کند که در روز ورود شوستر از وی استقبال‌شان به عمل آورند. لذا در این دوران می‌بینیم که یک‌بهایی، مسئول غلات تهران می‌شود. سران کمیته مجازات و به‌ویژه اسدالله خان ابوالفتح‌زاده، ابراهیم‌خان منشی‌زاده و محمدنظرخان مشکلات الممالک، بهایی‌ها بودند و به تبلیغات بهایی‌گری شهرت داشتند. حتی ابوالحسن علوی از همکاران تقی‌زاده در کمیته بر لبین، در خصوص ابوالفتح‌زاده نوشته‌است: «هر همین موقع بود که معلوم شد او جزو بهایی‌ها شده و شب و روز برای پیشرفت کار آن دسته، تلاش می‌کرد…» در زمان دستگیری اعضای کمیته مجازات هم، بهایی‌ها در دستگاه‌نظمیه از چنان نفوذی برخوردار بودند که توانستند پرونده را به شیوه دلخواه خود فیصله دهند! البته اعضای کمیته دستگیر شدند و در مورد برخی‌های‌شان هم حکم اعدام اجرا شد، اما در نهایت موضوع روشن نشد. حال این قدرت‌بهایی‌ها می‌نویسد: «آقایان علمای ارباب جان خود خوفناک و از طرف دیگر بدون حق و حساب متوقع بودند که هیئت دولت تازه روی کار آمده، معجلاً قاتلان و محرکان را دستگیر کند…» میرزا محسن مجتهد را هم به همین خاطر ترور کردند، میرزا محسن مجتهد یکی از روحانیان مهم تهران

برخی معتقدند که اعضای کمیته مجازات، با علما و روحانیون مشکل داشتند. دیدگاه شما در این باره چیست؟

بله چون مسئله استعمار انگلیس، دین اسلام بود. همانطور که عرض کردم ریشه‌های تهدیدات تروریستی علیه علما به دوران مشروطه باز می‌گردد. بد نیست بدانید یکی از حلقه‌های ارتباط کمیته مجازات و سیاستمداران آن زمان، انجمنی سری به نام بین‌الطلوعین بود. در این تشکیلات چند چهره پر جسسته وجود داشتند: سیدمحمد کمرهای، سیدعبدالرحیم خلخال‌سی، سیدحسن تقی‌زاده و حیدرخان عموآوغلی. این افراد همگی از اعضای انجمن‌های تندروی دوره نخست مشروطه بودند و بعدها افراطی‌ترین جریان‌ات سیاسی را از درون آن انجمن‌ها – که مسلح هم بودند – تشکیل دادند. سه رهبر اصلی کمیته مجازات، یعنی منشی‌زاده، ابوالفتح‌زاده و مشکوه‌الممالک هم از اعضای این انجمن بودند. اکثر اعضای انجمن مزبور هم در لژیوناری ایران عضویت داشتند. مستشارالدوله صادق می‌نویسد: «آقایان علمای ارباب جان خود خوفناک و از طرف دیگر بدون حق و حساب متوقع بودند که هیئت دولت تازه روی کار آمده، معجلاً قاتلان و محرکان را دستگیر کند…» میرزا محسن مجتهد را هم به همین خاطر ترور کردند، میرزا محسن مجتهد یکی از روحانیان مهم تهران

جامعه شقاقی ایجاد کند و هم خودش انگیزه درونی برای مبارزه با آن جامعه داشته باشد. البته انگلیسی‌ها

و امریکایی‌ها، هر دو از جریان بهائیان استفاده کردند. لذا دو طیف بهایی به وجود آمد: ۱- بهائیان وابسته به سیاست امریکا ۲- بهائیان وابسته به سیاست انگلیس؛ انگلیسی‌ها خیلی حساب شده افراد را انتخاب می‌کردند، اما امریکایی‌ها بر خلاف آنها، دنبال گسترندگی و علنی کردن برنامه‌شان بودند. مثلاً پیش از آن عین‌الملک پندر امیرعباس هویدا، وابسته به سیاست انگلیس بود و در کنار او دشیر ربیورتر فعالیت می‌کرد و با همه رجال هم در ارتباط بود، اما این گرایش خیلی بسته و مخفی بودو بهائیان امریکایی از ابتدا، بسیار علنی فعالیت‌شان را شروع کردند. شاید یکی از عوامل شکست‌شان هم همین علنی حرکت کردن‌شان باشد. البته نفوذ و حضور بهائیان در مناصب دولتی، طی سسال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ بیشتر مشاهده می‌شود، چراکه از سال ۱۳۳۲، مناصب ارتش و برخی از نهادهای دولتی ووزارتخانه‌ها، از سوی امریکایی‌ها به بهائیان سپرده شد. تا آنجا که در دولت امیرعباس هویدا، ۹ وزیر بهایی داشتیم. از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ و تا به امروز تنها بیش از ۳۰۰ رجل نظامی بهایی شناسایی شده‌اند. در صورتی که شاخه انگلیسی بهایی‌ها، در کل چهار نیرو داشت که شامل شجاع‌الله‌علائی و برادرش، دکترآیادی وبرادرش می‌شدند. البته امروز هم جریان‌ات مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور، به دنبال تقویت بهائیان هستند. رسانه‌هایی ضدانقلاب از قبیل بی‌بی‌سی هم از جریان بهائیت به عنوان ابزاری علیه اسلام و انقلاب بی‌بی‌سی، در مورد این مسئله برگزاش شده‌است. حتی در یکی از این میزگردها، حسین یوسفی اشکوری در دفاع از بهائیت صحبت می‌کرد.

چه اسنادی از بهایی بودن منشی‌زاده، ابوالفتح‌زاده و مشکوه‌الممالک، سرران کمیته مجازات در دست داریم؟

در اغلب کتاب‌های تاریخی، عموماً به بهایی‌بودن سران و برخی اعضای کمیته مجازات تکیه شده‌است. از جمله اعضای بهایی این کمیته، احسان‌الله خان دوستدار است که بعدها وقتی تحت تعقیب قرار می‌گیرد، به نهضت جنگل می‌پیوندد. هر چند بعدها به شوری پناهنده شد، ولی او را به عنوان جاسوس انگلیس اعدام کردند. بهائیان دیگری هم در نهضت جنگل نفوذ کرده بودند. از جمله آنها غلامحسین ابتهاج است که به جرم جاسوسی برای انگلیسی‌ها محاکمه و محکوم شد، ولی با حمایت احسان‌الله خان و رضاافشار از معرک نجات یافت. رضاافشار رئیس مائیه گیلان و یکی از اعضای مؤثر کمیته برلین هم از بهائیان بودند.

نقش مطبوعات وقت در برهم زدن اوضاع و ایجاد اختلال و اغتشاش در جامعه تا چه میزان بود؟

بله. مطبوعات نقش خیلی مهمی در پیشبرد اهداف جریان‌های استعماری داشتند. به عنوان مثال بزرگ‌ترین نقش مطبوعات در دوران مشروطه، این بود که یک شخصیت بزرگی مثل آیت‌الله شیخ‌فضل‌الله نوری مجتهد اول تهران و نماینده رجمیت در ایران را طرد می‌کنند. استاد معرفی کرده و بالای دار می‌فرستند! روزنامه صبیح، تنها نشریه‌ای بود که مقاله‌ای به نفع شیخ نوشت، اما همان شب دفتر آن روزنامه را آتش زدند و به مدیر آن دستور دادند که فسر داروزنامه را بدون مطلب سنج طباطبایی و آسیدعبدالله بهبهانی در آن مقطع به اندازهای بود که حتی بعضی افراد موجه جامعه هم باور کردند که شیخ فرزندار استبداد است! روزنامه‌ها تهمت‌هایی نظیر انگلیس‌نسبت خودآزموده‌ها، طباطبایی و آسیدعبدالله بهبهانی حسادات داشت که چرا آنها را به جمع خود راه نمی‌دهند، منتشر می‌کردند. یا مثلاً می‌گفتند: شیخ به دنبال مادیات است، شیخ مستبد، شیخ خوار و مرجع‌شاید بیش از ۱۳-۱۴ عنوان، برای ترور شخصیت شیخ مطرح کردند و در این کار موفق هم بودند، چرا که موجب شد عدای برای به دار او یختن شیخ، جمع شوند و کف برزند! البته بعد از شهادت شیخ متوجه شدند چه خطایی کردند، اما دیگر بی‌پهیمه‌دو یکی از شاگردان شیخ در توصیف روز اجاری حکم، در خاطراتش می‌نویسد: «ژ: ناصری (خیلیان ناصر خسرو) به سمت بالا می‌آمد که هیاهویی شنیدم. در این هیاهو شخصیتی به من رسید و با هیجان گفت: حل شد، موفق شدیم. چه شده؟ گفت: شیخ را به محض اعدام کردند و استبداد دیگر از بین رفت. به محض شنیدن این خبر، دو دست را بر سر گرفتیم و روز زمین نشستم…» علاوه بر این تلگراف دروغ از ایران به علمای نجف می‌فرستادند که شیخ محل امورات جامعه شده است. بعد هم به دروغ جوابیه‌ای از نجف به ایران تلگراف می‌فرستادند

روزنامه‌ها در دوران تشکیل کمیته مجازات هم، عنصر تبلیغاتی این جریان بودند. از جمله این روزنامه‌ها «صدای ایران» و «هستاره ایران» بود که به ادعای مشروطه‌خواهی و قانون‌خواهی از اعضای دستگیر شده کمیته مجازات حمایت می‌کرد. ستاره ایران به طور واضح از دستگیرشدگان و عملیات تروریستی آنان حمایت کرد. مقالات فراوانی از سوی گردانندگان این روزنامه، در حمایت از محبوسین نوشته شده است. این روزنامه به‌طور واضح، حقایق را وارونه جلوه می‌داد و تلاش می‌کرد دستگیرشدگان را از اتهام قتل تبرا بخرد. البته تا حد زیادی هم در کار خود موفق بود، چرا که مردم به جای پرداختن به اصل موضوع، به این مسئله حساس شدند که زندانیان مظلوم واقع شده‌اند و اتهام آنان بی‌اساس بوده‌است. شاید «کوکب ایران» تنها روزنامه‌ای بود که به نقد مواضع ستاره ایران و حمایت از این کمیته مزدور در مرکز مملکت می‌پرداخت. اتفاقاً در مورد حرکت روزنامه‌ها، آقای دکتر حسین آبدیان در کتاب «ایران، از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند»، بسیار خوب تحلیل کرده‌است.